

﴿ هو المالک بالاستحقاق ﴾

قلم اعلی میفرماید ای نفسی که خود را اعلی الناس دیده و غلام الهی را که چشم ملاً اعلی به او روشن و منیر است ادنی العباد شمرده‌ای غلام توقّعی از تو و امثال تو نداشته و نخواهد داشت چه که لازال هر یک از مظاهر رحمانیه و مطالع عزّ سبحانیه که از عالم باقی به عرصه فانی برای احیای اموات قدم گذارده‌اند و تجلّی فرموده‌اند امثال تو آن نفوس مقدّسه را که اصلاح اهل عالم منوط و مربوط به آن هیاکل احدیه بوده از اهل فساد دانسته‌اند و مقصّر شمرده‌اند قد قضی نحبهم و سوف یقضی نحبک و تجد نفسک فی خسران عظیم به زعم تو این محیی عالم و مصلح آن مفسد و مقصّر بوده جمعی از نسوان و اطفال صغیر و مرضعات چه تقصیر نموده‌اند که محلّ سیاط قهر و غضب شده‌اند؟ در هیچ مذهب و ملّتی اطفال مقصّر نبوده‌اند قلم حکم الهی از ایشان مرتفع شده و لکن شراره ظلم و اعتساف تو جمیع را احاطه نموده اگر از اهل مذهب و ملّتی در جمیع کتب الهیه و زبرقیمه و صحف متقنه بر اطفال تکلیفی نبوده و نیست و از این مقام گذشته نفوسی هم که به حقّ قائل نیستند ارتکاب چنین امور ننموده‌اند چه که در هر شیء اثری مشهود و احدی انکار آثار اشیاء ننموده مگر جاهلی که بالمرّه از عقل و درایت محروم باشد لذا البتّه ناله این اطفال و

حنین این مظلومان را اثری خواهد بود جمعی که ابداً در ممالک شما مخالفتی ننموده‌اند و با دولت عاصی نبوده‌اند در ایام و لیالی در گوشه‌ای ساکن و به ذکر الله مشغول چنین نفوس را تاراج نمودید و آنچه داشتند به ظلم از دست رفت بعد که امر به خروج این غلام شد به جزع آمدند و نفوسی که مباشر نفی این غلام بودند مذکور داشتند که به این نفوس حرفی نیست و حرجی نه و دولت ایشان را نفی ننموده اگر خود بخواهند با شما بیایند کسی را با ایشان سخنی نه این فقرا خود مصارف نمودند و از جمیع اموال گذشته به لقای غلام قناعت نمودند و متوکلین علی الله مرّة اخری با حقّ هجرت کردند تا آنکه مقرّ حبس بها حصن عکا شد و بعد از ورود ضبّاط عسکریه کلّ را احاطه نموده اناثاً و ذکوراً صغیراً و کبیراً جمیع را در قشله نظام منزل دادند شب اول جمیع از اکل و شرب ممنوع شدند چه که باب قشله را ضبّاط عسکریه اخذ نموده و کلّ را منع نمودند از خروج و کسی به فکر این فقرا نیفتاد حتی آب طلبیدند احدی اجابت نمود چندیست که میگذرد و کلّ در قشله محبوس و حال آنکه پنج سنه در ادرنه ساکن بودیم جمیع اهل بلد از عالم و جاهل و غنی و فقیر شهادت دادند بر تقدیس و تنزیه این عباد در حین خروج غلام از ادرنه یکی از احبّای الهی به دست خود خود را فدا نمود نتوانست این مظلوم را در دست ظالمان مشاهده نماید و سه مرتبه در عرض راه سفینه را تجدید نمودند معلوم است بر جمعی اطفال از حمل ایشان از سفینه به سفینه چه مقدار مشقّت وارد شد و بعد از خروج از سفینه چهار نفر از احبّای را تفریق نمودند و منع نمودند از همراهی و بعد از خروج غلام یکی از آن چهار که

موسوم به عبدالغفار بود خود را در بحر انداخت و معلوم نیست که حال او چه شد این رشحی از بحر ظلم وارده است که ذکر شد و مع ذلک اکتفا ننموده‌اید هر یوم مأمورین حکمی اجرا میدارند و هنوز منتهی نشده در کلّ لیالی و ایام در مکر جدید مشغولند و از خزانه دولت در هر شبانه‌روز سه رغیف نان به اسرا میدهند و احدی قادر بر اکل آن نه از اول دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشد و شنیده نگشت فوالذی انطق البهّاء بین الأرض و السّمآء لم یکن لکم شأن و لا ذکر عند الدّین انفقوا ارواحهم و اجسادهم و اموالهم حبّاً لله المقتدر العزیز القدیر کفّی از طین عندالله اعظم است از مملکت و سلطنت و عزّت و دولت شما ولو یشاء لیجعلکم هبّاءً منبثّاً و سوف یأخذکم بقهر من عنده و یظهر الفساد بینکم و یختلف ممالکم اذاً تنوحون و تتضرّعون و لن تجدوا لأنفسکم من معین و لا نصیر این ذکر نه برای آن است که متنبّه شوید چه که غضب الهی آن نفوس را احاطه نموده ابداً متنبّه نشده و نخواهید شد و نه به جهت آن است که ظلمهای وارده بر انفس طیبه ذکر شود چه که این نفوس از خمر رحمن به هیجان آمده‌اند و سکر سلسبیل عنایت الهی چنان اخذشان نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود در سبیل حقّ راضی بل شاکرند ابداً شکوه‌ای نداشته و ندارند بلکه دمائشان در ابدان‌شان در کلّ حین از ربّ العالمین آمل و سائل است که در سبیلش بر خاک ریخته شود و همچنین رؤوسشان آمل که بر کلّ اسنان در سبیل محبوب جان و روان مرتفع گردد چند مرتبه بلا بر شما نازل و ابداً التفات ننمودید یکی احتراق که اکثر مدینه به نار عدل سوخت چنانچه شعرا قصاید انشاء نمودند و نوشته‌اند که چنین

حرقی تا حال نشده مع ذلک بر غفلتتان افزود و همچنین وبا مسلط شد و متنبه نشدید
ولکن منتظر باشید که غضب الهی آماده شده زود است که آنچه از قلم امر نازل شده
مشاهده نمائید آیا عزت خود را باقی دانسته‌اید و یا ملک را دائم شمرده‌اید لا و نفس
الرحمن نه عزت شما باقی و نه ذلت ما این ذلت فخر عزتهاست و لکن نزد انسان
وقتی که این غلام طفل بود و به حد بلوغ نرسیده والد از برای یکی از اخوان که کبیر
بود در طهران اراده تزویج نمود و چنانچه عادت آن بلد است در هفت شبانه‌روز به
جشن مشغول بوده‌اند روز آخر مذکور نمودند امروز بازی شاه سلطان سلیم است و از
امرا و اعیان و ارکان بلد جمعیت بسیار شد و این غلام در یکی از غرف عمارت
نشسته ملاحظه مینمود تا آنکه در صحن عمارت خیمه برپا نمودند مشاهده شد
صوری به هیكل انسانی که قامتشان به قدر شبری به نظر می‌آمد از خیمه بیرون آمده ندا
مینمودند که سلطان می‌آید کرسیها را بگذارید بعد صوری دیگر بیرون آمدند مشاهده
شد که به جاروب مشغول شدند و عده اخیری به آب پاشی بعد شخص دیگر ندا نمود
مذکور نمودند جارچی باشی است ناس را اخبار نمود که برای سلام در حضور سلطان
حاضر شوند بعد جمعی با شال و کلاه چنانچه رسم عجم است و جمعی دیگر با
تبرزین و همچنین جمعی فراشان و میرغضبان با چوب و فلک آمده در مقامهای خود
ایستادند بعد شخصی با شوکت سلطانی و اکیل خاقانی به کمال تبختر و جلال یتقدم
مره و یتوقف اخیری آمده در کمال وقار و سکون و تمکین بر تخت متمکن شد و حین
جلوس صدای شلیک و شیپور بلند گردید و دخان خیمه و سلطان را احاطه نمود بعد

که مرتفع گشت مشاهده شد که سلطان نشسته وزراء و امراء و ارکان بر مقامهای خود مستقر در حضور ایستاده اند در این اثنا دزدی گرفته آوردند از نفس سلطان امر شد که گردن او را بزنند فی الفور میرغضب باشی گردن آن را زده و آب قرمزی که شبیه به خون بود از او جاری گشت بعد سلطان به حضار بعضی مکالمات نموده در این اثنا خبر دیگر رسید که فلان سرحدّ یاغی شده اند سان عسکر دیده چند فوج از عساکر با طویخانه مأمور نمود بعد از چند دقیقه از ورای خیمه استماع صداهاى طوب شد مذکور نمودند که حال در جنگ مشغولند این غلام بسیار متفکر و متحیر که این چه اسبابی است سلام منتهی شد و پرده خیمه را حایل نمودند بعد از مقدار بیست دقیقه شخصی از ورای خیمه بیرون آمد و جعبه ای در زیر بغلاز او سؤال نمودم این جعبه چیست و این اسباب چه بوده مذکور نمود که جمیع این اسباب منبسطه و اشیای مشهوده و سلطان و امرا و وزرا و جلال و استجلال و قدرت و اقتدار که مشاهده فرمودید الآن در این جعبه است فورّی الذی خلق کلّ شیء بکلمة من عنده که از آن یوم جمیع اسباب دنیا به نظر این غلام مثل آن دستگاه آمده و میآید و ابداً به قدر خردلی وقر نداشته و نخواهد داشت بسیار تعجب مینمودم که ناس به چنین امورات افتخار مینمایند مع آنکه متبصرین قبل از مشاهده جلال هر ذی جلالی زوال آن را به عین الیقین ملاحظه مینمایند ما رأیت شیئاً الا و قد رأیت الزوال قبله و کفی بالله شهیداً بر هر نفسی لازم است که این ایام قلیله را به صدق و انصاف طیّ نماید اگر به عرفان حقّ موفق نشد اقلّاً به قدم عقل و عدل رفتار نماید عنقریب جمیع این اشیاء ظاهره و

خزاین مشهوده و زخارف دنیویّه و عساكر مصفوفه و البسه مزینه و نفوس متکبره در جعبه قبر تشریف خواهند برد بمثابه همان جعبه و جمیع این جدال و نزاع و افتخارها در نظر اهل بصیرت مثل لعب صبیان بوده و خواهد بود اعتبار و لا تکن من الدین یرون و ینکرون از این غلام و دوستان حق گذشته چه که جمیع اسیر و مبتلایند و ابداً هم از امثال تو توقّعی نداشته و ندارند مقصود آنکه سر از فراش غفلت برداری و به شعور آئی بی جهت متعرض عباد الله نشوی تا قدرت و قوّت باقی است در صدد آن باشید که ضرّی از مظلومی رفع نمائید اگر فی الجمله به انصاف آئید و به عین الیقین مشاهده در امورات و اختلافات دنیای فانیه نمائید خود اقرار مینمائید که جمیع بمثابه آن بازی است که مذکور شد بشنو سخن حق را و به دنیا مغرور مشو این امثالکم الدین ادّعوا الرّبویّة فی الأرض بغیر الحقّ و ارادوا ان یطفنّوا نور الله فی بلادہ و یخربوا ارکان البیت فی دیاره هل ترونهم فأنصف ثمّ ارجع الی الله لعلّه یکفّر عنک ما ارتکبته فی الحیاة الباطلة ولو اتانا نعلم بأنک لن توفّق بذلک ابداً لأنّ بظلمک سعّر السّعیر و ناح الرّوح و اضطربت ارکان العرش و تزلزلت افئدة المقربین ای اهل ارض ندای این مظلوم را به آذان جان استماع نمائید و در این مثلی که ذکر شده درست تفکر کنید شاید به نار امل و هوی نسوزید و به اشیاء مزخرفه دنیای دنیّه از حق ممنوع نگردید عزّت و ذلّت فقر و غنا زحمت و راحت کلّ در مرور است و عنقریب جمیع من علی الأرض به قبور راجع لذا هر ذی بصری به منظر باقی ناظر که شاید به عنایات سلطان لایزال به ملکوت باقی درآید و در ظلّ سدره امر ساکن گردد اگرچه دنیا محلّ فریب و

خدعه است ولکن جمیع ناس را در کلّ حین به فنا اخبار مینماید همین رفتن اب ندائی است از برای ابن و او را اخبار میدهد که تو هم خواهی رفت و کاش اهل دنیا که زخارف اندوخته‌اند و از حقّ محروم گشته‌اند میدانستند که آن کنز به که خواهد رسید لا و نفس البهّاء احدی مّطلع نه جز حقّ تعالی شأنه حکیم سنائی علیه الرّحمة گفته

پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند

پند گیرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار

ولکن اکثری در نومند مثل آن نفوس مثل آن نفسی است که از سکر خمر نفسانیّه با کلبی اظهار محبّت مینمود و او را در آغوش گرفته با او ملاحظه میکرد چون فجر شعور دمید و افق سماء از نیر نورانی منیر شد مشاهده نمود که معشوقه و یا معشوق کلب بوده خائب و خاسر و نادم به مقرّ خود بازگشت همچو مدان که غلام را ذلیل نمودی و یا بر او غالبی مغلوب یکی از عبادی ولکن شاعر نیستی پست‌ترین و ذلیل‌ترین مخلوق بر تو حکم مینماید و آن نفس و هوی است که لازال مردود بوده اگر ملاحظه حکمت بالغه نبود ضعف خود و من علی الأرض را مشاهده مینمودی این ذلّت عزّت امر است لو کنتم تعرفون لازال این غلام کلمه‌ای که مغایر ادب باشد دوست نداشته و ندارد الأدب قمیصی به زینّا هیاکل عبادنا المقربین و الا بعضی از اعمال که همچو

دانسته‌اید مستور است در این لوح ذکر میشد ای صاحب شوکت این اطفال صغار و این فقراء بالله میرآلای و عسکر لازم نداشتند بعد از ورود گلی بولی عمر نامی بین باشی بین یدی حاضر الله يعلم ما تکلم به بعد از گفتگوها که برائت خود و خطیئه شما را ذکر نمود این غلام مذکور داشت که اولاً لازم بود اینکه مجلسی معین نمایند و این غلام با علمای عصر مجتمع شوند و معلوم شود جرم این عباد چه بوده و حال امر از این مقامات گذشته و توبه قول خود مأموری که ما را به اُخرب بلاد حبس نمائی یک مطلب خواهش دارم که اگر بتوانی به حضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه این غلام با ایشان ملاقات نماید آنچه را که حجت میدانند و دلیل بر صدق قول حقّ می‌شمرند بخواهند اگر من عند الله اتیان شد این مظلومان را رها نمایند و به حال خود بگذارند عهد نمود که این کلمه را ابلاغ نماید و جواب بفرستد خبری از او نشد و حال آنکه شأن حقّ نیست که به نزد احدی حاضر شود چه که جمیع از برای اطاعت او خلق شده‌اند و لکن نظر به این اطفال صغیر و جمعی از نساء که همه از یار و دیار دور مانده‌اند این امر را قبول نمودیم و مع ذلک اثری به ظهور نرسید عمر حاضر و موجود سؤال نمائید لیظهر لکم الصّدق و حال اکثری مریض در حبس افتاده‌اند لا يعلم ما ورد علینا الا الله العزیز العلیم دو نفر از این عباد در اول ایّام ورود به رفیق اعلی شتافتند یک روز حکم نمودند که آن اجساد طیّبه را بردارند تا وجه کفن و دفن را بدهند و حال آنکه احدی از آن نفوس چیزی نخواستند بود و از اتّفاق در آن حین زخارف دنیویّه موجود نبود هر قدر خواستیم که به ما واگذارند و نفوسی که موجودند حمل

نعش نمایند آن هم قبول نشد تا آنکه بالاخره سجّاده‌ای بردند در بازار حراج نموده وجه آن را تسلیم نمودند بعد که معلوم شد قدری از ارض حفر نموده آن دو جسد طیب را در یک مقام گذارده‌اند با آنکه مضاعف خرج دفن و کفن را اخذ نموده بودند قلم عاجز و لسان قاصر که آنچه وارد شده ذکر نماید ولکن جمیع این سموم بلایا در کام این غلام اعذب از شهد بوده ای کاش در کلّ حین ضرّ عالمین در سبیل الهی و محبّت رحمانی بر این فانی بحر معانی وارد میشد از او صبر و حلم میطلبیم چه که ضعیفید نمیدانید چه اگر ملتفت میشدی و به نفعه‌ای از نفعات متضوّعه از شطر قدم فایز میگشتی جمیع آنچه در دست داری و به آن مسروری میگذاشتی و در یکی از غرف مخروبه این سجن اعظم ساکن میشدی از خدا بخواه به حدّ بلوغ بررسی تا به حسن و قبح اعمال و افعال ملتفت شوی و السلام علی من اتّبع الهدی.